



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۰۵

محمد مُحَق

تکفیری ها و انحصاری کردن تفسیر دین

هیاهویی که اخیراً در واکنش به برخی از نظرات استاد عبدالصمد قاضی زاده در مورد پوشش روی زن به راه افتاد، شکفت انگیز بود و پرده از یک واقعیت نگران کننده برداشت، و آن گسترش فزاینده تکفیری گری بود که عمدتاً از سوی چهره های سلفی و شبه سلفی به نمایش گذاشته شد. زبان شماری از آنان، که دور از هر گونه ادب و نزاکت و بیگانه با هر گونه گفت و گوی علمی بود، یک طرف قضیه است؛ رنگ تکفیری حمله های آنان، که می تواند یک جامعه را با خود به غرقاب خشونت و تباهی سوق دهد، بُعد نگران کننده تر این قضیه است.

آقای قاضی زاده، در حدی که من اجمالاً اطلاع دارم، دارای دو سه ویژگی است که تکفیری ها را به واکنش وامی دارد. یکی این که ایشان عضو جناح بندی های رایج نیست و خود را با عناوینی از قبیل سلفی، اخوانی، پنج پیری، سیفی، تحریری و حتی نواندیش و مانند این ها معرفی نمی کند و به هویت ساده اسلامی اش بسنده کرده است. حتی وارد تنش های کهنه شیعه و سنی هم نمی شود. از نظر تکفیری های سلفی، مسلمانان فرقه های مختلفی هستند و همه در راه خطا و مستوجب جهنم اند، به جز یک فرقه که از نظر آنان همان سلفی ها هستند. اگر کسی بخواهد نشان بدهد که می توان هم سلفی نبود و هم به راه درست روان بود، برای آنان قابل قبول نیست.

دوم این که ایشان می گوشت چهره های متسامح از اسلام ارائه کند و از میان آرای اختلافی آنچه را که بیشتر برای مردم موجب تیسیر می شود برگزیند و تبلیغ کند؛ و به عبارتی، آن حدیث مشهور منسوب به پیامبر اسلام (ص) را به اجرا بگذارد: "یسروا ولا تعسروا، و یسروا ولا تنفروا"؛ یعنی آسان گیری کنید نه سخت گیری، و مژده آور باشید نه نفرت آور. گفتمان سلفی، به ویژه نوع تکفیری اش، چنین لحنی را بر نمی تابد. شماری از آنان قول بعضی از فقهای قدیم را نقل می کنند که هر کس "تتبع رخص" کند، یعنی دنبال رخصت ها و آسان گیری ها بگردد، خودش زندیق و عملگر دش منکر است. در حالی که اولاً آنچه ملاهای قدیم درباره منع تتبع رخص گفته اند معطوف به زندگی خصوصی خود شخص است، نه در سطح انتخاب فتاوی که سبب تیسیر برای مردم می شود، و ثانیاً سخن آن علما نظر اجتهادی خودشان است و وحی الهی نیست که با آن بر سر کسی کوبید و به این بهانه دهانش را بست. در حدیث منسوب به پیامبر اسلام آمده است: إن الله یحب أن توتی رخصه کما یحب أن توتی عزائمه. یعنی همان طور که خداوند عمل به عزیمت ها را دوست دارد، عمل به رخصت هایش را هم دوست دارد.

سومین نکته ای که موجب خشم این آقایان می شود، شیوه فصیح، آسان و عامه فهم آقای قاضی زاده است که سبب شده شمار بیشتری از مردمان عادی به سخنان ایشان گوش بدهند. این آقایان توقع دارند که عوام الناس سراپا به ایشان گوش بدهند، زیرا می دانند که تحصیل کردگان و نخبگان علمی و فکری بهایی به سخنان سلفی ها قایل نمی شوند. اما آنان عوام الناس را بازار عرضه کالای خود می شمارند و اگر کسی دیگر به این بازار درآمد و بساطش را پهن کرد، او را رقیبی می دانند که به هر قیمت شده باید بساطش را برچید.

این البته به این معنا نیست که نظرات من و آقای قاضی زاده در همه زمینه ها یکی است، یا هیچ خطایی در نظرات ایشان وجود ندارد. اساساً هیچ انسانی وجود ندارد که همه سخنانش سراپا و بی کم و کاست درست باشد. از نظر مسلمانان اهل سنت هیچ کسی جز پیامبران معصوم نیست و خطا در کارشان وارد است، حتی اگر صحابه و تابعین باشند، چه رسد به ایشان، من و دیگر آدم های عادی مثل ما. عصمت پیامبران هم تنها در عرصه تبلیغ وحی است، نه در اموری که ناشی از جنبه بشری شخصیت ایشان است، و این موضوع، با اختلافاتی که درباره آن وجود دارد، در کتاب های کلامی به بحث گرفته شده است.

این برادران سلفی که متأسفانه به شدت گرایش تکفیری دارند، با اخلاق علم و معرفت نیز آشنایی ندارند و به شدت دچار غرور و جزم اندیشی اند. معلومات سطحی شان را که در نقل قول گذشتگان خلاصه می شود علم شمرده و هر

کس جز خودشان را به نادانی و بی علمی محکوم می‌کنند. آنان از اسلاف قدیمی‌شان آموخته‌اند که هر چه جز "قال الله و قال الرسول" بود در شمار علم نمی‌آید.

به علاوه، هنگام حمله بر مخالفان خود پیوسته تکرار می‌کنند که سخن خودشان مطابق اجماع امت است و سخن دیگران خلاف اجماع؛ در صورتی که اثبات اجماع بر یک موضوع از دشوارترین مسایل است، به‌ویژه در مسایل اختلافی. این سخن از من نیست و سخنی تازه هم نیست، بلکه از قدیم شماری از علمایی که از نظر آنان سلفی شمرده می‌شوند بر آن تأکید داشته‌اند، مانند احمد بن حنبل که گفته بود: "من ادعی الإجماع فقد کذب"، یعنی هر کس ادعای اجماع کرد دروغ گفته است. این مشهور است که این حزم در مورد مسایل متعددی ادعای اجماع کرده و سپس ابن تیمیه آن ادعا را رد کرده و نشان داده است که درباره بسیاری از آن‌ها اجماعی وجود ندارد. آن کتاب هم اکنون در دسترس است. چنین با جرئت ادعای اجماع کردن ناشی از ناآگاهی به سرشت علم است.

حربه دیگری که در ادامه این روش به کار می‌گیرند، متهم کردن دین و ایمان مخالفان‌شان است. هر کسی را که نتوانستند از نظر علمی دلیلی بر ضعف منطق و استدلالش پیدا کنند، کار خود را آسان کرده و در حال او را به بی‌دینی متهم می‌کنند. ترفندی که یاد گرفته‌اند به کار بردن کلمات چندپهلوی مانند "سکولار" است و مرادشان تکفیر شخص است، اما چون از متهم شدن به تکفیری‌گری هراس دارند، به جایش می‌گویند بی‌دین و سکولار. آنان بدون این‌که به تعاریف دقیق سکولار نظری داشته باشند، به سخن چند ملای سلفی هم‌مشرّب خود درباره تعریف سکولار، که تعاریف ساختگی آنان است، ارجاع می‌دهند تا آدم‌های کم‌اطلاع مرعوب شوند و تحت تأثیر قرار بگیرند. در مورد آقای قاضی‌زاده تمام این حربه‌ها را به کار گرفتند.

تمام این تلاش بی‌وقفه برای یک هدف است و آن تک‌تفسیری ساختن دین و متون دینی. می‌خواهند این ایده سست را در ذهن مخاطبان عوام‌شان جا بیندازند که تنها یک تفسیر درست از دین وجود دارد و آن همان است که سلفی‌ها عرضه می‌کنند. جا انداختن این ایده که دین تنها یک تفسیر دارد و آن تفسیر هم همان است که در نزد سلفی‌هاست، اگر از دید فوکویی به موضوع نگاه کنیم ابزاری برای تسخیر قدرت و سرکوب دیگران است.

وقتی به آنان گفته شود که متون دینی تفسیرپذیر است و در طول تاریخ اسلام این اختلافات وجود داشته است، ترفند دیگری به کار می‌برند و می‌گویند ما در دین ثوابت و متغیراتی داریم و اگر اختلافی بوده است، تنها در امور بسیار جزئی و کم‌اهمیت بوده و در سایر مسایل اختلافی وجود نداشته است؛ و امروز هم کسی حق ندارد پای تعدد تفسیرها از دین و متون دینی را پیش بکشد.

کسانی که با این ترفندها آشنایی ندارند شاید با شنیدن این سخنان بازی بخورند، اما کسانی که در این زمینه‌ها مطالعه دارند می‌دانند که اصطلاح "ثوابت و متغیرات" هم از اصطلاحات ساخته‌شده است و اساس دینی ندارد. اگر با روش خود سلفی‌ها با آن برخورد کنیم، نوعی بدعت است؛ زیرا چه کسی صلاحیت دارد مرز ثوابت و متغیرات را تعیین کند و آن مرزبندی را وحی منزل الهی بداند؟ مشخص است که هر فرقه و گروهی روش خودش را برای تعیین ثوابت و متغیرات دارد.

بر خلاف آنچه دوستان سلفی و شبه سلفی ادعا می‌کنند، اختلافات تنها در امور جزئی نبوده و نیست. از همان قرن نخست اسلام که مناقشات کلامی میان طیف‌های مختلف مسلمان آغاز یافت و به مرور به شکل‌گیری مکاتب فکری متعددی انجامید، غیر از عقیده به اصل وجود خداوند، بقیه مسایل دینی همیشه محل اختلاف بوده است؛ از جمله اسما و صفات الهی که بخش مهمی از خدانشناسی را تشکیل می‌دهد. تفسیری که از اسما و صفات الهی وجود دارد میان مجسمه، حشویه، کرامیه، اهل حدیث، اشاعره، ماتریدیّه، معتزله، جهمیه، باطنیه و فلاسفه مسلمان از موضوعات داغ اختلافی بوده است.

به همین شکل، درباره معاد که دومین اصل مهم اعتقادی مسلمانان است اختلاف بوده است که معاد جسمانی است یا روحانی یا چیزی متفاوت از هر دو؟ درباره نبوت و رسالت که آیا فرق دارند یا خیر؟ درباره عصمت انبیا که چه محدوده‌ای را شامل می‌شود؟ همچنان درباره عذاب قبر، حشر، شفاعت، پل صراط و بسیاری از مسایل اعتقادی با تعدد دیدگاه‌ها مواجه هستیم.

وقتی نوبت به احکام عملی می‌رسد، از واجبات تا محرمات، اختلاف‌نظرهای جدی وجود دارد که کدام احکام غیر معقوله‌المعنی هستند و جایی برای اجتهاد ندارند و کدام احکام معقوله‌المعنی و اجتهادپذیرند؟ همچنان کدام احکام بر حسن و قبح ذاتی استوارند و کدام احکام بر حسن و قبح عرضی؟

ادعایی که دوستان سلفی مطرح می‌کنند این است که قرآن مجید به زبان عربی مبین نازل شده و جایی برای اختلاف‌نظر باقی نگذاشته است، در حالی که خود قرآن مجید می‌گوید اختلاف معمولاً پس از نزول وحی بر پیامبران شروع می‌شود، نه قبل از آن. یعنی وحی هنگامی که صورت زبانی پیدا کرد ماهیتاً اختلاف‌بردار است. قرآن مجید نیز به عنوان متنی وحیانی بیش از هر متن دیگری این قابلیت را دارد و از آن برداشت‌های متعددی می‌شود و به

تفسیرهای گوناگونی می‌انجامد. هنگامی که خود قرآن به عنوان متنی قطعی الثبوت چنین قابلیت داشته باشد، احادیث و روایت‌هایی که عموماً ظنی الثبوت‌اند - و جز چند روایت انگشت‌شمار که در متواتر بودن‌شان نیز مناقشه است - بقیه همه تکلیف‌شان روشن است.

آنچه را که این دوستان فراموش می‌کنند، یا دوست دارند دیگران فراموش کنند، این است که آیات قرآنی از نظر دلالت و رساندن معنا به دو دسته اساسی تقسیم می‌شوند. یک دسته را قطعی الدلالة می‌گویند، یعنی آنچه مفهومی را به شکل قطعی افاده می‌کند؛ و دسته دیگر را ظنی الدلالة می‌گویند، یعنی آنچه بیش از یک مفهوم را می‌رساند و قابل برداشت‌های متعدد است.

مثلاً در همین جدال بر سر پوشش روی زن، هیچ آیت قطعی الدلالة‌ای در قرآن وجود ندارد که بگوید زنان مسلمان باید چهره خود را بپوشند، بلکه تمام عباراتی که این آقایان به آن استناد می‌کنند، مانند "يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ"، "وَلَا يُدْنِبْنَ زِينَتَهُنَّ" و "إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا"، عبارات‌های ظنی الدلالة‌اند که از آن‌ها برداشت‌های مختلفی می‌شود و این برداشت‌ها در تفاسیر بزرگ ذکر شده است.

کسانی که آیات قرآنی را از این منظر مورد بررسی قرار داده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که بخش اعظم آیات قرآن ظنی الدلالة‌اند، یعنی قابلیت برداشت‌های مختلف را دارند. یوسف قرضاوی در کتاب في فقه الأولويات به‌صراحت می‌گوید: "والقرآن كله قطعي الثبوت من غير شك، ولكن أكثر آياته - في جزئياتها - ظنية الدلالة، ولذا اختلف الفقهاء في الاستنباط منها." یعنی: "قرآن بدون شک همه‌اش قطعی الثبوت است، اما بیشتر آیات آن در جزئیات‌شان ظنی الدلالة‌اند، و از همین رو فقها در استنباط از آن‌ها اختلاف کرده‌اند."¹

قرضاوی در جای دیگری، هنگام بحث از این قاعده که "در امور مورد اتفاق با یکدیگر همکاری کنیم و در موارد اختلاف یکدیگر را معذور بدانیم"، مسئله را با تفصیل بیشتری توضیح می‌دهد. او می‌گوید همان‌گونه که نصوص دینی از حیث ثبوت با یکدیگر تفاوت دارند، از حیث دلالت نیز تفاوت‌شان بیشتر است. برخی نصوص چنان قطعی الدلالة‌اند که احتمال وجه دیگری از فهم و تفسیر را برنمی‌تابند، اما به تصریح او: "وهذا النوع من النصوص قليل جداً." یعنی: "این نوع از نصوص بسیار اندک‌اند."² این نکته برای درک این موضوع اهمیت اساسی دارد.

من پیش از این در مقاله‌ای نسبتاً مفصل که در کتاب بیم موج چاپ شده است، عواملی را که سبب ظنی شدن دلالت آیات قرآنی می‌شود توضیح داده‌ام، و در اینجا بخشی از آن را به صورت مختصر و فشرده ذکر می‌کنم: دلالت متن قرآنی بر یک معنای مشخص در بسیاری از موارد قطعی نیست، بلکه عوامل متعددی در مراحل مختلف فهم و تفسیر می‌توانند آن را ظنی سازند. این عوامل از معنای یک واژه آغاز می‌شود و تا ساختار کلی خطاب و گفتمان قرآن امتداد می‌یابد.

نقش مفردات:

واژگان عربی پیش از نزول قرآن دارای معانی مشخصی در زبان گفتاری و ادبی بودند، اما شماری از آن‌ها با ورود به متن قرآن تحول معنایی یافتند و به کلیدواژه‌های تفکر اسلامی تبدیل شدند. برای نمونه، واژه "کافر" در اصل به معنای پوشاننده بود، اما در کاربرد قرآنی و سپس در سنت اسلامی بار دینی و اعتقادی ویژه‌ای پیدا کرد. تحول و گسترده‌گی حوزه معنایی واژگان سبب می‌شود که تعیین دلالت دقیق برخی آیات همیشه قطعی نباشد. تعیین معنای مطابقی، تضمینی و التزامی، و این‌که در هر آیه کدام دلالت اولویت دارد، خود یک فرایند اجتهادی است.

کلمات غیر عربی:

در قرآن شماری از واژه‌ها با خاستگاه فارسی، حبشی، سریانی، عبری و دیگر زبان‌ها وجود دارد. درباره چنین واژه‌هایی این پرسش مطرح است که آیا ورود آن‌ها به زبان قرآن ارتباطشان را با معنای زبان مبدأ قطع کرده است، یا معنای نخستین همچنان باید در فهم آن‌ها لحاظ شود. در نظر گرفتن یا نگرفتن این پیشینه زبانی می‌تواند بر دلالت آیات تأثیر بگذارد.

ساختار صرفی - نحوی:

ساختار صرفی کلمات و ساختار نحوی جملات از عوامل مهم تعیین معنا هستند. اختلاف در صورت صرفی یک واژه، مرجع یک ضمیر، صله موصول، تقدیر مبتدا، حذف مضاف و موارد مشابه می‌تواند معنای یک آیه را تغییر دهد و گاه پیامدهای متفاوت فقهی و حقوقی ایجاد کند. از این رو، شمار قابل توجهی از آیات تنها از جهت احتمالات صرفی و نحوی دارای دلالت ظنی می‌شوند.

وقف و ابتدا:

محل آغاز و پایان جمله یا محل توقف در قرائت نیز می‌تواند در تعیین معنا مؤثر باشد. گاهی با تغییر محل وقف، ساختار جمله و در نتیجه معنای آیه تغییر می‌کند، بدون آن‌که قواعد زبان به‌طور قطعی یکی از دو احتمال را بر

دیگری ترجیح دهد. در چنین مواردی انتخاب یک معنا ناگزیر مبتنی بر ترجیح تفسیری است. اهمیت این موضوع به حدی است که یکی از دانش‌های زیر مجموعه علوم قرآن گردیده است.

بلاغت:

مباحث بلاغی، به‌ویژه حقیقت و مجاز، از عوامل مهم اختلاف در فهم قرآن بوده‌اند. یک تعبیر ممکن است نزد گروهی بر معنای تحت‌اللفظی حمل شود و نزد گروهی دیگر استعاره یا مجاز تلقی گردد. اختلاف درباره تعبیری مانند قرار گرفتن خداوند بر عرش نمونه‌ای از تأثیر مبانی بلاغی بر دلالت آیات است. مبحث مجاز در تاریخ اسلام علاوه بر مناقشای بسیار عمیق میان موافقان و مخالفان، دامنه‌ای بسیار وسیع در فهم و تفسیر آیات قرآنی داشت.

وجوه و نظایر:

در قرآن واژه‌هایی وجود دارند که دارای تشابه یا تقارب معنایی‌اند، اما لزوماً معنای کاملاً یکسانی ندارند. دانش وجوه و نظایر به همین تفاوت‌ها و تنوع کاربردهای معنایی می‌پردازد. تعیین این‌که یک واژه در هر مورد بر کدام وجه معنایی دلالت دارد، خود زمینه‌ای برای تعدد تفسیر و ظنی شدن دلالت فراهم می‌کند.

قرائت‌ها:

اختلاف قرائت‌های قرآن گاهی صرفاً صوری و آوایی است، اما در مواردی تفاوت معنایی ایجاد می‌کند. رسم‌الخط ابتدایی عربی و نبود نقطه و حرکت در نسخه‌های نخستین قرآن نیز در شکل‌گیری برخی از این اختلافات نقش داشته است. از آنجا که مفسران و فقیهان در طول تاریخ قرائت‌های مختلف را در استنباط و تفسیر مورد توجه قرار داده‌اند، اختلاف قرائت می‌تواند به اختلاف در دلالت منجر شود. گاهی بیش از ده قرائت از یک کلمه یا جمله در برخی از آیات قرآنی وجود دارد.

ناسخ و منسوخ:

درباره وجود نسخ در قرآن و نیز شمار و مصادیق آیات منسوخ اختلاف گسترده‌ای وجود داشته است. برخی اساساً نسخ را نمی‌پذیرند و برخی دیگر شمار قابل توجهی از آیات را منسوخ می‌دانند. روشن است که منسوخ دانستن یا ندانستن یک آیه مستقیماً بر اعتبار عملی و نحوه فهم آن اثر می‌گذارد. از آنجا که تشخیص نسخ خود محل اختلاف است، دلالتی که بر آن بنا می‌شود نیز نمی‌تواند در همه موارد قطعی باشد.

شان نزول:

روایات مربوط به اسباب نزول برای تعیین زمینه تاریخی برخی آیات اهمیت دارند، اما برای بسیاری از آیات سبب نزولی در دست نیست و گاه درباره سبب یا شان نزول یک آیه چند روایت متفاوت وجود دارد. پذیرفتن هر یک از این روایات می‌تواند دامنه و جهت دلالت آیه را تغییر دهد. افزون بر آن، توجه به زمینه گسترده‌تر فرهنگی و تاریخی نزول نیز ممکن است برداشت‌های متفاوتی از آیات پدید آورد.

محکم و متشابه:

اصل تقسیم آیات به محکم و متشابه در قرآن آمده است، اما تعریف دقیق این دو و تعیین مصادیق آن‌ها همواره محل اختلاف بوده است. ممکن است آیه‌ای نزد یک مفسر محکم و نزد دیگری متشابه باشد. افزون بر این، برخی مفسران و جریان‌های فکری تعدادی از آیات را محوری می‌دانند و دیگر آیات را در پرتو آن‌ها تفسیر می‌کنند. انتخاب این آیات محوری نیز متأثر از مبانی و گرایش‌های مفسر است.

ترتیب آیات و سور:

درباره ترتیب آیات و سوره‌ها و چگونگی شکل‌گیری چینش کنونی قرآن دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشته است. از آنجا که آیات در زمان‌ها و مناسبت‌های مختلف نازل شده‌اند، تعیین نوع ارتباط میان آیات مجاور یا میان سوره‌ها خود نیازمند تفسیر است. پذیرش یا عدم پذیرش یک تناسب مشخص میان آیات می‌تواند بر معنایی که از مجموعه آن‌ها استنباط می‌شود اثر بگذارد.

ساختار خطاب:

در سطحی گسترده‌تر، ساختار خطاب یا گفتمان کلی قرآن نیز در تعیین دلالت اهمیت دارد. یکی از مسائل اساسی این است که کدام آیات دارای دلالت جهان‌شمول و ابدی‌اند و کدام آیات ناظر به پیامبر، افراد معین یا وضعیت‌های تاریخی خاص بوده‌اند. برخی احکام، مانند احکام بردگان، آشکارا با سپری شدن موضوع تاریخی خود زمینه عملی‌شان را از دست داده‌اند، اما درباره بسیاری از موارد دیگر تعیین مرز میان حکم تاریخی و حکم جهان‌شمول نیازمند تفسیر و اجتهاد است.

چنان‌که می‌بینیم، ظنی بودن دلالت قرآن محصول یک عامل منفرد نیست، بلکه مجموعه‌ای از عوامل لغوی، صرفی، نحوی، بلاغی، قرائتی، تاریخی و تفسیری در آن دخالت دارند. از همین رو، میان متن قرآن و تفسیری که از آن ارائه می‌شود باید تمایز گذاشت. در بسیاری از موارد آنچه به عنوان معنای یک آیه یا حکم قرآن عرضه می‌شود،

حاصل انتخاب یک احتمال از میان چند امکان تفسیری است و میزان اعتبار و قطعیت آن باید متناسب با مقدمات و روش‌هایی سنجیده شود که آن تفسیر بر آن‌ها استوار است.

وجود اختلاف نظر میان سلفی‌ها و مسلمانان غیرسلفی چیزی طبیعی است و در ذات خود موضوع نگران‌کننده‌ای نیست. آنچه نگران‌کننده است ترویج تکفیری‌گری و ترور شخصیت افراد از حیث دینی و به خطر مواجه کردن زندگی آنان زیر عنوان‌هایی مانند بی‌دین، هواپرست، ملحد، سکولار و مانند این‌هاست؛ آن هم با زبانی لجن‌بار و آلوده به اهانت. این دیگر از مرز اختلاف نظر فراتر می‌رود و به ترویج خشونت و حذف طرف مقابل منتهی می‌شود؛ چیزی که نمونه‌اش را بارها در تاریخ اسلام دیده‌ایم.

از این جهت لازم است از یک سو از تفاوت نظر استقبال شود، از سوی دیگر بر آداب گفت‌وگو تأکید صورت بگیرد، و از جهت دیگر از هر گونه کنش تکفیری، دانسته یا نادانسته، خودداری شود و این به عنوان یک خط قرمز تلقی گردد. تکفیر کردن و به شیوه تکفیری‌گری متوسل شدن از جنس بحث علمی نیست، بلکه گشودن دروازه آشوب، ویرانی و کشتار در هر جامعه است؛ و گروه‌هایی مانند داعش از چنین بستری برمی‌خیزند.

^۱ یوسف القرضاوی، في فقه الأولويات: دراسة جديدة في ضوء القرآن والسنة، ص ۴۳.
^۲ یوسف القرضاوی، فتاوی معاصرة، ج ۲، ص ۱۳۱. قرضاوی در مبادئ في الحوار والتقريب بين المذاهب والفرق الإسلامية نیز هنگام بازگویی همین بحث، صریحاً به همین مأخذ ارجاع می‌دهد.



آرشیف: نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین